

گفتار نوزدهم ۱۹۶

مدارس آینده چگونه خواهند بود؟ ۱۹۶

گفتار نوزدهم

مدارس آینده چگونه خواهند بود؟

هدلی بیار و ریچارد اسلاتر

آموزش پر کردن یک سطل نیست بلکه برافروختن یک آتش است.

دبلیوب. بیتنر

اگر آموزش و تحصیل بخواهند به نحوی شایسته به استقبال قرن بیست و یکم بروند، چاره‌ای ندارند جز اینکه "پارادایم" های پیشین را کنار گذاشته و در مسیری تازه به پیش روند. هنگامی که آموزگاران و مدارس عهده‌دار نقشهایی می‌شوند که متضمن برخی بازسازیهای اجتماعی و تأکید بر یک چارچوب [آموزشی] کلی‌تر است، در واقع به این روند جامه عمل می‌پوشانند. فعالیت آموزگاران و مدارس باید از قواره جهان‌بینی استحاله‌گرا خارج شده و مبتنی بر تحلیل فرهنگها باشد که شامل نقد و چیزی فراتر از نقد فرهنگهاست؛ و بر آنهاست که اهداف آموزشی و مسؤولیتها را به گونه‌ای تعیین کنند که پاسخگوی نیازهای انسان باشد.

هرچند پیش‌بینی جزئیات نظامهای اجتماعی آینده ممکن نیست، ولی چنین می‌نماید که نظام آموزشی چاره‌ای جز این ندارد که رویکردهای ابزاری و استحاله‌گرا را کنار بگذارد.

ابعاد تماماً مهم و کیفی کار آموزش، نمی تواند جزئی از مسائل فنی - اقتصادی یا مسائل کاملاً عقلانی باشد. فلسفه آموزشی مناسب برای قرن بیست و یکم باید متعادل کننده نیازهای اقتصادی - سیاسی با نیازهای فردی - فرهنگی باشد.

با این اوصاف، مدرسه و تحصیل در آینده چگونه خواهد بود؟ نخست و قبل از پاسخگویی به این سؤال باید اشاره کنیم که پارادایم نوین آموزش در پی تخریب وضع موجود نیست؛ بلکه می خواهد چارچوبها را گسترش دهد. این پارادایم، عناصر نظام آموزشی را در چارچوبی مقبولتر و قابل فهم تر با هم تلفیق می کند. بگذارید مثالی بزنیم.

وقتی کپرنیک به این نتیجه رسید که اجرام آسمانی به گرد زمین نمی چرخند بلکه محور گردش آنها خورشید است، دانشمندان این چارچوب نوین را پذیرفتند که "ستاره ها" حرکت دایروی دارند. اما در سده های بعد معلوم شد که هیچ کدام از این چارچوبها دقیق نبوده است. مدار اجرام آسمانی بیضوی است و نه دایره ای؛ اجرامی که حول خورشید می گردند، نه "ستاره" بلکه "سیاره" اند و منظومه شمسی هم کل کیهان نیست و جزء بسیار کوچکی از آن است و...

هر پارادایم جدیدی که می آید شامل مسائل قبلی خود نیز می شود.

آموزش و پرورش در قرن بیست و یکم نیز به همین صورت است و ما به جای پاک کردن تصاویری که قبلاً کشیده ایم، صرفاً باید بوم نقاشی را بزرگتر کرده و تصاویر نو را به آن اضافه کنیم.

توجه به مشکلاتی که به تبع تحول در نظام آموزشی پدید خواهد آمد ضروری و لازم است، ولی نباید فراموش کنیم که ما می دانیم یک مدرسه خوب چه مدرسه ای است. در دو دهه گذشته تحقیقات زیادی در این مورد انجام گرفته و نتایج آن قابل اطمینان است چرا که دیگر با هیجانانام مربوط به تازگی همراه نیست. ما می دانیم که مدارس خوب اهداف آموزشی مشخصی دارند که علاوه بر دانش آموزان به رفتار کادر آموزشی نیز مربوط است. هدف مدارس خوب بیرون دادن فارغ التحصیلان خوب است. آنها بر این باورند که هر

دانش آموزی می تواند بیاموزد و می خواهد بیاموزد. نگرش این است که مدرسه در کل موفق باشد. مدارس خوب، به طور مداوم در تکاپو هستند تا شیوه‌ای نوین برای انجام امور بیابند. آنها به صحبت درباره ایده‌ها بسنده نمی کنند، بلکه به محیط خارج از مدرسه رفته و ایده‌ها را در عمل تجربه می کنند. یک مدرسه خوب، مدیر خوبی دارد؛ مدیری که صرفاً در مدیریت تخصص ندارد و خود یک مربی است؛ کسی که تدریس و یادگیری برای او حائز بیشترین اولویت است. آنها می دانند که وظیفه اصلی مدارس آموزش است و بیشترین وقت کلاس را به این امر اختصاص می دهند. معلمان این گونه مدارس هم انرژی خود را صرف آموزش آکادمیک می کنند. آنها به طور منظم میزان موفقیت خود را ارزیابی می کنند، به دانش آموزان تکلیف خانه می دهند و پیگیر هستند تا دانش آموز آن را حتماً انجام دهد. در هر مدرسه یک برنامه منظم، ساختار یافته و فراگیر ارزشیابی وجود دارد. محیط آموزشی مدارس خوب، منضبط و ایمن است و افراد سعی "در حفظ این وضعیت دارند". در مدارس خوب، دانش آموز به راحتی و بدون واگهی می تواند کنجکاوی خود را بروز دهد، با ایده‌هایی که دارد بازی کند، آزمایش کند و اشتباه کند. در مدارس خوب، چه کادر آموزش و چه دانش آموزان تحت فشار شدید نیستند و وقت کافی دارند تا در غنی سازی آموزش و فعالیتهای فوق برنامه تفریحی و هنری و یا حرفه‌ای شرکت کنند.

پس می بینید که امروزه مفهوم یک مدرسه خوب را به راحتی درک می کنیم، چرا که در ۲۰ سال گذشته (و بیشتر) تحقیقات نظام مندی در این زمینه صورت گرفته و ویژگیهای چنین مدرسه‌ای به خوبی روشن شده است. در نتیجه می دانیم که در بسیاری از کشورها هزاران مدرسه خوب وجود دارد که با معیارهای مورد نظر ما منطبق اند و برای پذیرش پارادایم جدید آمادگی دارند.

ما همچنین اطلاعات زیادی درباره نحوه اداره چنین مدرسه‌ای داریم. کسانی که مؤسسات آموزشی را اداره می کنند؛ کار متهورانه‌ای انجام می دهند و درباره مدیریت، سیاست گذاری و برنامه ریزی؛ آموزشهای بسیار دقیقی دیده اند و حوزه وظایف آنها به مراتب گسترده تر از

حتی ده سال پیش است. به عنوان مثال، اگر در یک مدرسه نوعی که حدود چهل نفر کادر دارد، فیشهای حقوقی، ارزش ساختمان مدرسه و تجهیزات آن، هزینه‌های تعمیر و نگهداری و سایر مخارج جاری آنرا در نظر بگیریم؛ به وضوح خواهیم دید که یک مدرسه بزرگ تنها یک **مؤسسه** نیست بلکه در شهر یا منطقه خودش بزرگترین مؤسسه تجاری است. مدرسه معمولاً بزرگترین شرکتی است که شهرداری آنرا اداره می‌کند بنابراین باید به کار مدیران مؤسسات آموزشی به دیده احترام نگریست. آنها جزو ماهرترین مدیران جامعه‌اند. به علاوه اداره امور این مؤسسات، به مراتب پیچیده‌تر از اداره سایر مؤسسات تجاری در منطقه است چرا که اهداف این مؤسسات؛ پیچیده‌تر، عمومی‌تر و نسبت به مسائل سیاسی حساس‌تر است. برای ساختن مؤسسات آموزشی براساس پارادایم جدید، مدیران زیادی موجودند.

همچنین می‌دانیم که مجموعه مدارس را چگونه اداره کنیم. سازمان آموزشی^۱ در مقیاسهای ایالتی، استانی یا ملی با هر استانداردی که در نظر گرفته شود واقعاً معظم است. نظام آموزشی در کل و در هر یک از مدارس، ماهرانه اداره می‌شود. گرچه آموزش ذاتاً فرآیند بغرنجی است اما کسانی که آن را به پیش می‌برند، شناخت بسیار دقیقی از آن دارند. به عنوان مثال مربیان آموزشی، اطلاعات فراوانی راجع به ارزشیابی و درجه‌بندی دارند و تخصص آنها در این فرآیند به مراتب بیشتر از عامه مردم است. آنها با برنامه‌ریزی تحصیلی، فرآیندهای یادگیری و کاربرد تکنولوژی در کلاس درس و... آشنا هستند. در نتیجه، اداره کنندگان مدارس افرادی آگاهند و وضعیت در سرتاسر جهان به همین نحو است.

علاوه بر اینکه در حال حاضر ما تخصص و دانش دقیقی درباره اداره مدارس داریم، اطلاعات فراوانی هم داریم که مدارس در دهه آینده و حتی سده آینده باید چگونه باشند. بسیاری از روندهای آموزشی آنقدر در اسناد و نوشته‌ها آمده است که می‌توان گفت در حال حاضر اثرات خود را گذاشته است. امروزه تشخیص اثرات این روند بر قشر جوان نیز آنچنان مشکل نیست. اما چون از این گونه استعدادهای خود در پیش‌بینی آینده به تمامی

استفاده نمی‌کنیم، مایلیم هر چه دیرتر به آنها بیاندیشیم و اغلب به‌قدری در انجام این کار درنگ می‌کنیم که از واکنش مثبت عاجز می‌مانیم.

به‌عنوان مثال، دربارهٔ اینکه چه آینده‌ای در انتظار کودکان مدرسه‌ای ماست، اطلاعات زیادی داریم. اگر بخواهیم به مورد خاصی هم اشاره کنیم، این است که در سال ۱۹۸۹ آمار و ارقام جمعیت که توسط سازمان ملل متحد منتشر شد نشان می‌داد که به‌رغم توسعه جهانی و تنظیم خانواده، جمعیت کره زمین سالانه ۹۰ میلیون نفر اضافه می‌شود.

به عبارت دیگر، سالانه بیش از کل جمعیت جزایر بریتانیا به آمار ساکنان کره زمین افزوده می‌شود. اگر این نرخ رشد ادامه یابد در سدهٔ آینده جمعیت کره زمین سه برابر خواهد شد. پیامدهای چنین واقعه‌ای را از نظر تأمین غذا، مصرف برق و نیرو، آلودگی جهانی، هدر رفتن مواد، دولت و غیره در نظر بگیرید و به یاد داشته باشید که ما درباره شرایط زندگی و دورهٔ حیات کسانی حرف می‌زنیم که در حال حاضر در مدارس ابتدایی تحصیل می‌کنند.

با توجه به این شواهد و از آنجایی که در کشورهای در حال رشد ابزارهای کنترل جمعیت وجود ندارد، سهم کشورهای اروپایی از هر نوزادی که در جهان زنده می‌ماند تنها در حدود ۱ به ۱۰ خواهد بود. بنابراین، ما درباره اینکه دانش آموزانمان در مدارس باید چه مطالبی را یاد بگیرند تا بتوانند در جامعه جهانی آینده رشد کنند؛ اطلاعات زیادی داریم. این واضح است که دانش آموزان در آینده باید به معنی دقیق کلمه، شهروند جهانی باشند و دربارهٔ کشورهای همسایه نسبت به امروز بیشتر بدانند. از یک شهروند عادی آینده انتظار می‌رود دربارهٔ جغرافیای منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کند، گذشته و تاریخ آن منطقه، مسائل سیاسی آنجا و تفاوت بین زبانها و فرهنگهای آن اطلاعات کافی داشته باشد.

با توجه به اینکه جامعهٔ صنعتی در حال تبدیل به جامعهٔ اطلاعاتی است، دانش آموزان باید مهارت‌های گوناگون خود را رشد دهند و این رشد باید قبل از اینکه جامعهٔ آنها به فراخور خود تبدیل به یک جامعهٔ اطلاعاتی شود، صورت گیرد. آنها باید با جزئیات مسائل گوناگونی از قبیل سیاست و نظام‌های سیاسی، اقتصادی، مالی، راه ایجاد ثروت و حفظ آن، نظام حقوقی

و آشکال دولتها آشنا شوند. هر یک از شهروندان آینده باید از چنین مسائلی کاملاً مطلع بوده و بدانند که این مقولات واقعاً جهانی است. به عنوان مثال، در دنیای جدید یک کانادایی نمی تواند خود را از جهت آموزش، استخدام، استانداردهای زندگی، عادات کاری^۱ یا زندگی اجتماعی صرفاً با سایر کاناداییها مقایسه کند. مثال دیگری هم داریم؛ ما برای دانش آموزان دوره راهنمایی مدرک تحصیلی صادر می کنیم، مدرکی که موقعیت هر دانش آموز را نسبت به سایر همسالانش در همان سال تحصیلی در ایالت، استان یا منطقه آموزشی نشان می دهد. اما این مقایسه کافی نیست؛ زیرا امروزه آنچه در مدارس ژاپن، سنگاپور، نیوزیلند، برزیل یا فیجی هم تدریس می شود، ارتباط زیادی به همه دانش آموزان جهان دارد. چرا که ممکن است این افراد در آینده برای دستیابی به شغل خاصی رقیب هم باشند یا در شرکتهای بازرگانی رقیب فعالیت کنند یا اینکه در یک سازمان همکاری شوند و یا اینکه از لحاظ اجتماعی در دهکده جهانی با هم زندگی کنند.

همچنین می دانیم که کشوری خاص؛ به ویژه اگر توسعه یافته باشد، برای اینکه نیروی کار خود را برای رقابت تجاری مهیا کند، باید چه اقداماتی انجام دهد. اگر قرار باشد بخشهای خدمات، اطلاع رسانی، تکنولوژی و اقتصاد راه را برای جذب درصد بیشتری از نیروی کار هموار نمایند، باید "ارتفاع ساختمان آموزشی" کل جمعیت را بالاتر برد. در طبقات سوم و چهارم این ساختمان باید علاوه بر آموزشهای بعد از مدرسه^۲ برای افرادی که می خواهند فعالیتی کنند، یک نوع اعتبارنامه^۳ صادر شود.

کسانی که از مسیر آموزش یا کارورزی به دور می افتند، به زودی باعث ایجاد مشکلات و نگرانیهایی برای جامعه خواهند شد. دلیلش صرفاً این نیست که نمی توانند کاری بیابند، بلکه از مبانی آموزشی لازم برای ایجاد "مسیرهای پیشرفت شغلی" در آینده هم برخوردار نیستند. اگر قرار باشد تمام دانش آموزانی را که استعدادهای متفاوتی دارند، در یک مدرسه جای

1. work habits
2. post school training
3. subjects-based

دهیم و به آنها دوره‌های درسی سنتی و موضوع محور و آکادمیک را تحمیل کنیم، پاسخگوی نیازهای آنان نخواهیم بود؛ چرا که این دوره‌های درسی صرفاً برای افراد اندکی که می‌خواهند به دانشگاه بروند یا حرفه‌ای را پی بگیرند، برنامه‌ریزی شده است و درباره همین افراد خاص هم با قاطعیت نمی‌توان گفت که نظام آموزشی خوب عمل می‌کند. در طی دهه گذشته، کشورهای مختلف کارهای امیدبخشی صورت داده‌اند و مجموعه‌ای از برنامه‌های قابل گزینش^۱ تهیه کرده‌اند تا هر دانش‌آموز با توجه به زمینه عملی و علایق خود، یکی را انتخاب کند و تعداد زیادی از این برنامه‌ها برای کسانی که در نظام سنتی آموزش از بعضی مزایا محروم می‌شوند، امیدوار کننده بوده است.

اگر امر تحول نظام آموزشی کار ساده‌ای می‌بود، مطمئناً معلمان و مدیران مدارس آن را انجام می‌دادند. آموزگاران خود بسیار فعال عمل می‌کنند و نیازی به تجدید ساختار [نظام آموزش و پرورش] یا تصویب قانون و تبصره ندارند. آنها هر بار که برنامه‌های درسی و آموزشی را آماده می‌کنند، در واقع برنامه‌های تحصیلی را تغییر می‌دهند. اما این کار پیچیده‌تر و مهم‌تر از آن است که معلمان به تنهایی از عهده آن برآیند. و اگر ارائه راه‌حلها برعهده کسانی باشد که هیچ آشنایی‌ای با نظام آموزشی ندارند و مسائل آن را از نزدیک لمس نکرده‌اند، اقداماتی بسیار سطحی و ابتدایی صورت می‌گیرد که تنها پیامدش امیدوار کردن بیهوده جامعه است.

حال با این توضیحات باید واضح باشد که اگر کار آموزشی یک نوع برنامه‌ریزی و اجرای آن باشد، به نحوی که تحولات مذکور در پیکره نظام آموزشی وارد شود، این کار پرهیبت و معظم خواهد بود.

با این وجود آموزش در سده بیست و یکم به چیزی بسیار اساسی‌تر از موارد مذکور نیاز دارد. شکی نیست که این اصلاحات ضروری است اما به چیزی بیش از آن نیاز داریم و دقیقاً همین "چیزی بیشتر" است که تعریف آن بسیار سخت است. اگر چیزی که ما در پی آن

1. alternative programs

هستیم یک " تجدید ساختار " باشد، در نحوه نگرش ما به جهان موثر خواهد بود. خلاصه اینکه ما به بسته‌های نرم‌افزاری جدیدی نیاز داریم. آینده جهان و سرنوشت کودکان امروزی به معنی دقیق کلمه وابسته به این است که تا چه اندازه در سازگار کردن مدارس با این نگرش موفق باشیم.

